

مَثَل‌های کهن ایرانی در کتاب «التمثیل و المحاضرة» ثعالبی

ناصر زارع^۱

استادیار دانشگاه خلیج فارس

(۸۵ - ۱۰۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۴/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵

چکیده

کتاب «التمثیل و المحاضرة»، نوشته ابومنصور ثعالبی (۴۲۹-۳۵۰ه.ق) یکی از کتاب‌های درخشان به زبان عربی است که به دلیل اشتغال بر گوشه‌هایی از مثل‌ها و حکمت‌های کهن ایرانی در نوع خود کم نظیر است. در میان مثل‌های موجود در این کتاب، مثل‌های ایرانی عربی شده‌ای هستند که ریشه در دوردست‌های تاریخ دارند و امروزه در میان ما همچنان رایج‌اند. آن چه در این نوشتار به آن پرداخته شده، بیشتر، همین مثل‌های دیرسال آشنا و رایجی است که از فرط آشنایی و رواج در نگاه نخست گمان نمی‌رود ریشه در گذشته‌های بسیار دور داشته باشند. قدمت این مثل‌ها و رواج امروزی آن‌ها و حضورشان در متون کهن عربی، هم نشان از پویایی و توان آن‌ها دارد و هم نشان از استمرار فرهنگ خاستگاه آن‌ها.

واژه‌های کلیدی: مَثَل، ایرانی، ثعالبی، التمثیل و المحاضرة

۱. پست الکترونیک نویسنده: nzare@pgu.ac.ir

مقدمه

مَثَل یا ضرب‌المثل به عنوان «قدیمی‌ترین ادبیات بشر» (بهمنیا، ۱۳۶۱، ص یا) «یک شعبه مهم از ادبیات هر زبان و نماینده ذوق فطری، قریحه ادبی، افکار، عادات، اخلاق و احساسات اهل آن زبان بوده» (همان، ص ز) و بیانگر «عظمت و وسعت آن زبان و علو فکر ادبی اهل آن» (همان، ص یب) است. مثل چه کهن باشد و چه نوپدید به عنوان عصاره فرهنگ هر ملت و به مثابه یکی از عناصر مهم در قلمرو فرهنگ و ادبیات هر زبانی در هر زمانی، بسیاری از زوایای آشکار و نهفته فرهنگ آن ملت را از نسلی به نسلی دیگر آینگی می‌کند. با جستجو در مثل‌ها و غور در معنای آن‌ها می‌توان به آداب و رسوم و ژرف ساخت فرهنگ مردمانی که در طول تاریخ، آن مثل‌ها را پدید آورده‌اند پی برد. پاره ای از مثل‌های کهن آن چنان توانمند و پویاند که از دشواری‌های فرساینده در طی قرون و اعصار گذر کرده و نسل به نسل به آیندگان می‌رسند و گاه نیز به علت همین توش و توان بسیار به زبان و فرهنگی دیگر نفوذ و رسوخ می‌کنند. مثلی که سده‌ها و سده‌ها از رواج آن می‌گذرد و همچنان در زندگی ساری و جاری است حکایت از چیزی ندارد بجز پویایی آن مثل و توانمندی خاستگاه آن. این نوشتار به دنبال این است که در کتاب «التمثیل و المحاضره» و به کمک دیگر منابع معتبر به جستجوی مثل‌هایی پردازد که بسیاری از آن‌ها امروزه همچنان در میان ما رایج‌اند اما ریشه در گذشته‌های دور دارند. در ارتباط با این موضوع در این کتاب ثعالبی به رغم اهمیت فراوانی که دارد تا کنون پژوهشی صورت نگرفته است از این رو این نوشته نمی‌تواند بی نقص باشد. اشاره به خاستگاه مثل‌های موجود در این نوشتار تا حد امکان متکی بر منابع دست اول و معتبر است بی آنکه نگارنده خواسته باشد نظرگاه خود را در ارتباط با خاستگاه آن مثل‌ها مدخلیتی دهد.

چیستی مثل

مثل قولی است مشهور که به تعبیر فارابی رساترین حکمت است (السیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۶) و به عنوان دستاورد خرد برتر در مرتبه‌ای عالی از پند و اندرز قرار دارد (زیدان، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۵۰). این قول کوتاه و بلیغ و مشهور - چنان که ابن مقفع می‌گوید - به سخن وضوح بیشتری می‌دهد و بسا گوش نواز است (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۶؛ النوری، ۲۰۰۴، ج ۳، ص ۴). این قول مشهور که به گفته ابن سکیت در لفظ با مدلول خود مخالف

است و در معنا با آن موافق (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۶؛ النویری، ۲۰۰۴، ج ۳، ص ۴؛ بهمنیار، ص ۵) یا به نثر است یا به نظم که در میان مردم رواج یافته و برای ایضاح مطلب و مقصود خود آن را حکایت می‌کنند (معین، ۱۳۷۱، ذیل مثل).

ابن سلام در کتاب «الأمثال» خود سه ویژگی برای مثل بر می‌شمارد: یکی کوتاهی لفظ، دو دیگر صحت معنا و سدیگر حسن تشبیه (ابن سلام، ۱۹۸۰، ص ۳۴؛ السیوطی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ زیدان، ج ۱، ص ۵۰؛ بهمنیار، ص ۵). ابراهیم النظم، متفکر معتزلی، چهار ویژگی برای مثل بر می‌شمارد: یکی ایجاز در لفظ، دو دیگر اصابت و صحت معنا، سدیگر حسن تشبیه و چهارم نیکویی کنایه (المیدانی، ج ۱، ص ۶؛ النویری، ۲۰۰۴، ج ۳، ص ۴؛ بهمنیار، ص ۵). فارابی، پسند عام و خاص افتادن لفظ و معنای مثل را از شروط آن بر می‌شمارد و ابوعلی مرزوقی نیز افزون بر پسند عام، به شهرت و رواج آن اشاره می‌کند (السیوطی، ۱: ۴۸۶). ابو هلال عسکری و جلال‌الدین سیوطی هم تغییرناپذیری الفاظ مثل را یک قاعده برای آن می‌شمارند (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۱۱؛ السیوطی، ج ۱، ص ۴۸۷). با توجه به آن چه گفته شد استاد بهمنیار بعد از هفت صفحه بحث مستوفاً درباره فواید و محسنات امثال (بهمنیار، صص ز- یج) در تعریف مثل چنین می‌گوید: «مثل جمله ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که بواسطه روانی الفاظ، روشنی معنا و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند» (همان، ص یو).

ابومنصور ثعالبی

خواجه ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری که بین سال‌های ۴۲۹-۳۵۰ هـ ق می‌زیسته (ابن خلکان، ۱۹۷۷، ج ۳، ص ۱۷۸)، مؤلف کتب بسیار (بیهقی، ۱۳۸۷، ص ۷۷۵)، یگانه روزگار و بی همال (الحصری، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۱۶۳)، جاحظ نیشابور و زبده روزگاران (البخاری، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۹۶۶)، اسوه مؤلفان و پیشوای مصنفان در زمانه خود که ذکرش بسان مثل همه جا را در نور دیده (ابن بسام، ۱۹۹۷، ج ۴، ص ۵۶۰؛ ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۷۸) و کس چنوبی ندیده است (البخاری، ج ۲، ص ۹۶۷)؛ همو که نوشته‌هایش در علم و ادب، گواه جایگاه بلند اوست (الحصری، ج ۱، ص ۱۶۳). این‌ها چکیده توصیفاتی است که پیشینیان در ستایش از ابو منصور ثعالبی به دست داده‌اند. ثعالبی بیش از صد جلد کتاب نگاشته (دبا، ۱۳۸۸، ۱۷: ۳۴ ذیل ثعالبی) که همگی به زبان

عربی است. او نه تنها هیچ اثری از خود به زبان فارسی به یادگار نگذاشته بلکه در «معارضه ای خشمگانه نسبت به زبان فارسی» (آذرنوش، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱) «به عمد از فارسی پرهیز کرده است» (همان، ص ۱۷۰) و «آثارش آکنده از نشانه های عربی دوستی و فارسی گریزی است» (همان، ص ۱۷۲). همو بر این باور است که «عرب، بهترین امت‌ها، زبان عربی، بهترین زبان‌ها و تلاش برای فهم آن، نوعی دینداری است» (الثعالبی، ۲۰۰۰، ص ۲۹؛ آذرنوش، ص ۱۷۲). ثعالبی که با این اوصاف «شاید خود را اصلاً ایرانی نمی‌دانست» (آذرنوش، ص ۱۸۲) از حلقهٔ مریدان صاحب بن عباد بود و باب سوم از جزء سوم کتاب «یتیمه» را سراسر به وی و باب ششم از همان جزء را به شاعرانِ همو اختصاص داده است. او همچنین از همدلان بدیع‌الزمان همدانی بود و باب پنجم از جزء چهارم «یتیمه» به تمامی دربارهٔ اوست. ستیز صاحب و بدیع‌الزمان - که خود را عرب می‌دانست - با هر چه رنگ و بوی ایرانی داشت آشکارا در اوج بود (همان، ص ۱۵۹). حکایت صاحب و شاعری ایران دوست و بدیع‌الزمان، که ابن ظافر آن را در کتاب «بدائع البدائه» آورده، نشان دهندهٔ اوج ایران گریزی حلقهٔ صاحب است. چکیدهٔ حکایت چنین است که شاعری ایران دوست در محضر صاحب به گمان خوش خدمتی شعری در ستایش تبار ایرانی می‌سراید ولی صاحب که سخت خشمگین می‌شود از بدیع‌الزمان می‌خواهد او را پاسخ بگوید؛ بدیع‌الزمان فی‌البداهه شعری می‌سراید و در آن جوابی تند و سخت ایرانی ستیزانه و عربی گرایانه به او می‌دهد. آن گاه صاحب، بسیار خوشحال از جواب کوبندهٔ بدیع‌الزمان، آن مرد شاعر را ضمن تهدید به مرگ، خوار و خفیف از نزد خود می‌راند و می‌گوید احدی را نمی‌شناسد که عجم را بر عرب برتری نهد مگر این که عرقی از مجوسیت در او باشد (ابن ظافر، ۲۰۰۷، صص ۴۱-۴۰). این حکایت، نظر گاه صاحب و مریدان وی از جمله ثعالبی را در ارتباط با عرق ایرانی‌گری به روشنی نشان می‌دهد. همو چنان سخت نگران کم رونق شدن بازار عربیت بوده که ابوالفضل میکالی را به سبب رونق دادن به بازار آن دعا می‌کند (الثعالبی، ۲۰۰۰، ص ۳۰).

التمثيل والمحاضرة در آثار پیشینیان

با توجه به آن چه ترسیم شد و آن چه در پی می‌آید پر پیداست که کتاب «التمثيل» به دلیل احتمال بر مثل‌ها و حکمت‌های کهن ایرانی، اهمیت بسیاری در شناخت فرهنگ گذشتهٔ ایرانی دارد. این کتاب که ثعالبی آن را به شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از

پادشاهان آل زیار تقدیم نموده (ثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۴) به هیچ روی از چشم نام‌آوران گذشته دور نبوده و همواره از آن بهره برده‌اند. در این جا به اختصار و برای نمونه نگاهی به چند و چون خوشه برداشتن سه نویسنده نام آور، حُصری و میدانی و نویری از ثعالبی می‌اندازیم.

حصری قیروانی که به سال ۴۵۳ هـ ق درگذشته (ابن بسام، ج ۴: ص ۵۸۵) و کتاب «زهر الآداب» خود را به سال ۴۵۰ هـ ق (الصفدی، ۲۰۰۰، ج ۶: ص ۴۱) یعنی بیست و یک سال بعد از مرگ ثعالبی تألیف نموده، یک فصل کوتاه از این کتاب را با عنوان «أمثال للعرب والعجم والعامّة وما یماتلها من کتاب الله تعالی» یکسر از کتاب «التمثیل» گرفته و حتی توضیحات کوتاهی را که ثعالبی از آن مثل‌ها به دست داده بی‌اندک کاست و افزودی نقل نموده است (الحصری، ۲۰۰۱، ج ۴، صص ۲۲۵-۲۲۲؛ ثعالبی، ۲۰۰۳، صص ۲۲-۲۳). ابوالفضل میدانی متوفای سال ۵۱۸ هـ ق (یاقوت الحموی، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۵۱۱) نیز در پایان هر باب از کتاب بسیار معروف خود، «مجمع الأمثال»، مثل‌هایی را ذیل عنوان «المولدون» آورده است که بسیاری از آن‌ها را ظاهراً از ثعالبی گرفته، زیرا اغلب آن مثل‌ها طابق النعل بالنعل و بی هیچ تفاوتی فقط در آثار ثعالبی وجود دارند نه در جای دیگر و تا زمانی که به طور موثق و مستند خلاف این ثابت نشود پر پیداست که ذهن هر پژوهشگری به این سو می‌رود که منبع بسیاری از مثل‌های «مجمع الأمثال» میدانی، آثار ثعالبی، خاصه کتاب «التمثیل» او بوده است. جرجی زیدان نیز که گذرا از مآخذ میدانی سخن می‌گوید هیچ اشاره‌ای به ثعالبی و آثار وی نمی‌کند (زیدان، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۵۲). مثل‌های زیر که نمونه‌وار از بخش‌های گوناگون این دو کتاب انتخاب شده‌اند اندکی از بسیار مثل‌هایی‌اند که شباهت کامل به همدیگر دارند:

«إنما یُخدَع الصَّبِیَانُ بالزَّبِیبِ» (ثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۴۱؛ میدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۸۸)، «إذا جاءَ أَجْلُ البَعِیرِ حَامٍ حَوْلَ البَیْرِ» (همان، ۲۰۰۳؛ همان، ج ۱، ص ۸۸) «إِذَا ذَكَرْتَ الذَّنْبَ فَأَعِدْ لَهُ العَصَا» (همان، ۲۱۱؛ همان، ج ۱، ص ۸۸)، «الحَاوِی لَا یَنْجُو مِنَ الحِیَاتِ» (همان، ۲۲۴؛ همان، ج ۱، ص ۲۳۰)، «رُبَّمَا غَلَا الشَّيْءُ الرِّخِیصُ» (همان، ۱۳۱؛ همان، ج ۱، ص ۳۱۸)، «زَادَ فِي الشُّطْرَنْجِ بَغْلَةٌ» (همان، ۱۳۲؛ همان، ج ۱، ص ۳۲۷)، «شَغَلَنِي الشَّعِیرُ عَنِ الشُّعْرِ» (همان، ۱۲۴؛ همان، ج ۱، ص ۳۹۱)، «العَادَةُ طَبِیْعَةٌ خَامِسَةٌ» (همان، ۱۲۱؛ همان، ۲، صص ۳۴۳، ۵۵)، «كَفُّ بَخْتِ خَیْرٍ مِنْ كُرِّ عِلْمٍ» (همان، ۴۰؛ همان، ج ۲، ص ۱۷۲)، «الكِفَالَةُ

ندامة» (همان، ص ۱۳۱؛ همان، ج ۲، ص ۱۷۳)، «لَا تَسْقُطُ مِنْ كَفِّهِ خَرْدَلَةٌ» (همان، صص ۲۵۸، ۱۶۹؛ همان، ج ۲، ص ۲۵۹)، «مِنْ نَكْدِ الدُّنْيَا مَنْفَعَةُ الْهَلِيلِجِ وَمَضْرُؤُ اللَّوْزِينِجِ» (همان، ص ۴۰؛ همان، ۲: ۳۲۹)، «الْوَجْهُ الطَّرِيقِيُّ سَفْتَجَةٌ» (همان، ص ۱۳۱؛ همان، ج ۲، ص ۳۸۲)، «مَا حِيلَةُ الرِّيحِ إِذَا هَبَّتْ مِنْ دَاخِلِ» (همان، صص ۱۵۳، ۳۹؛ همان، ج ۲، ص ۳۲۹). ثعالبی همین مثل اخیر را در این دو جای مذکور از کتاب «التمثیل» به صراحت ایرانی دانسته و میدانی آن را ذیل «المولدون» آورده است. در داستان سیاوش این مثل نیز چنین آمده است:

بدین داستان زد یکی رهنمون که بادی که از خانه آید برون
 ندانی تو بستن برو رهگذار وگر بگذری نگذرد روزگار
 (فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۵۷)

افزون بر حصری و ابوالفضل میدانی به شهاب‌الدین نویری متوفای سال ۷۳۳هـ ق (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲، ج ۹، ص ۲۲۰) نیز باید اشاره کرد که پنجاه و هفت صفحه از باب اولِ قسم دوم از فن دوم کتابش «نهایة الأرب» (النویری، ۲۰۰۴، ج ۳، صص ۱۱۱-۵۴) با تفاوتی بسیار اندک و ناچیز، همانی است که در کتاب «التمثیل» (ثعالبی، ۲۰۰۳، صص ۹۳-۴۱) آمده بی آنکه نویری به این کتاب یا صاحب آن اشاره ای کند. آن چه به اختصار درباره بهره برداشتن حصری و میدانی و نویری از ثعالبی گفته شد نشان می‌دهد که آثار وی خاصه اثر مورد بحث به دلیل اهمیت فراوان، همواره دست‌مایه گذشتگان در روزگاران مختلف بوده است.

التمثیل والمحاظرة و چند و چون مثل‌های ایرانی در آن

این کتاب ارزشمند هزار ساله، مثل‌ها و حکمت‌های فراوانی در بر دارد که پاره‌ای از آن‌ها یا به تصریح خود ثعالبی و یا به قرینه‌های دیگر، تباری ایرانی دارند. برای نمونه، دو مثل بسیار معروف «مرغ و شترمرغ» و «آبستن بودن شب» چنان که خواهد آمد ایرانی‌اند، اما در کتاب «التمثیل» به خاستگاه آن دو هیچ اشاره ای نشده است. البته در جای جای این کتاب «التمثیل»، مثل‌هایی با تبار ایرانی وجود دارند که گاه به ایرانی بودن آن‌ها اشاره ای نشده، اما هنگامی که همان مثل‌ها در گوشه ای دیگر از همین کتاب یا کتابی دیگر از همو یا جز او تکرار می‌شوند به ایرانی بودن آن‌ها رهنمون می‌شویم؛ برای نمونه می‌توان به مثل «الکلبُ لَا یَصِیدُ کارها» اشاره کرد که ثعالبی در جایی از این کتاب به ایرانی بودن آن اشارتی ندارد اما در گوشه ای دیگر از همین

کتاب به خاستگاه ایرانی‌اش تصریح می‌کند (الثعالبی، ۲۰۰۳، صص ۲۱۲، ۲۳). حصری همین مثل را از مثل‌های عامه می‌داند (الحصری، ۲۰۰۱، ج ۴، ص ۲۲۴). مَثَل «الماء اذا طال مكثه ظهر خبثه و اذا سكن متنه تحرك نته» که در ادامه همین مبحث به آن اشاره خواهد شد نیز چنین است. یا این مثل در بیت زیر:

كسارقة الرُّمَانِ مِنْ كَرَمٍ جَارِهَا تَعَوُّدٌ بِهِ الْمَرْضَى وَتَطْمَعٌ فِي الْأَجْرِ^۱

(الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۶۸)

که ثعالبی در کتاب التمثیل، آن را در کنار بیت‌هایی عربی آورده بی آنکه اشارتی به ایرانی بودن آن کند؛ اما وی در کتاب «یتیمه»، همین بیت را در خلال ابیاتی ذکر کرده و می‌گوید سراسر آن ابیات از جمله همین بیت مذکور، مثل‌هایی ایرانی‌اند که ابو عبد الله الضریر الأبیوردی آن‌ها را به شعر عربی برگردانده است (الثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۳)؛ فقط این تفاوت اندک وجود دارد که در کتاب یتیمه به جای «الأجر» واژه «الفضل» آمده است. شاید پر بیراه نباشد اگر گفته شود بسیاری از مثل‌هایی که ثعالبی در این کتاب التمثیل از قول «العامه» و «المولدون» آورده ایرانی‌اند؛ زیرا اولاً مراد از عامه در آثاری از این دست، یا «توده بی نام و نشان‌اند و یا کسانی‌اند که در عربیت دستی نداشته‌اند حتی اگر این کسان شاعران و نویسندگان بزرگی بوده‌اند» (آذرنوش، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰) دو دیگر این که مثل‌هایی ذیل «العامه» و «المولدون» وجود دارند که بی‌شک ایرانی تبارند؛ برای نمونه می‌توان به این دو مثل اشاره کرد: «به حد گلیمت بکن پا دراز» و «رفتار کبک و تقلید کلاغ» که در ادامه همین مقال به این دو اشاره خواهد شد. همچنین است مثل «إذا جاء أجل البعير حام حول البير» که پیش تر به آن اشاره شد؛ این مثل را ثعالبی ذیل «المولدون و العامه» آورده و بی درنگ دو بیت به همین مضمون ذکر می‌کند که در آن دو بیت به ایرانی بودن مثل تصریح شده است (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۲۰۳). به مَثَل «الماء إذا طال مكثه ظهر خبثه و إذا سكن متنه تحرك نته» نیز باید اشاره کرد که ثعالبی آن را هم در کتاب «التمثیل» ذیل «المولدون و العامه» آورده است (همان، ص ۱۶۰) و هم در کتاب

۱- (او) همچو کسی است که از باغ همسایه انار می‌دزدد و با آن به عیادت بیماران می‌رود و چشم به

پاداش دارد.

«یتیمه»، ضمن یکی از رقعجات بدیع‌الزمان همدانی به ابونصر احمد بن علی میکالی (الثعالبی، ۱۹۸۳، ۴: ۳۰۲). صاحب «زهر الآداب» نیز آن را در خلال نامه‌ای از بدیع‌الزمان به همین ابو نصر میکالی آورده است (الحصری، ج ۲، ص ۳۰۷)؛ مضمون همین مثل به شکل «المرء المقیم بمکان واحد کالماء الزلال إذا طالت به الأيام أسین» در جایی دیگر از کتاب «التمثیل» آمده و به ایرانی بودن آن تصریح شده است (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۶۲). در جایی دیگر از همین کتاب، بیتی با همین مضمون از ابوالفتح بُستی شاعر ایرانی هم‌روزگار ثعالبی آمده است:

وطولُ جَمَامِ الماءِ فی مُستَقَرِّهِ یُغیِّرُهُ لَوْناً وَرِیحاً وَمَطْعِماً^۱
(همان، ص ۹۲)

این بیت همراه بیتی دیگر در یتیمه نیز آمده است:

لقد هُنْتُ من طولِ المقامِ وَمَنْ یُقِمُّ طویلاً یَهْنُ مِنْ بَعْدِ ما كان مُکْرَماً^۲
(الثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۳۸۱)

همین مضمون در دو بیت از دقیقی طوسی شاعر قرن چهارم هـ ق نیز دیده می شود:

من این جا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دایم شود خوار
چو آب اندر شَمَرِ بسیار ماند ژھومت گیرد از آرام بسیار
(عوفی، ۱۳۸۹، ص ۳۹۴)

مثل دیگری که ثعالبی در کتاب «التمثیل» از قول «العاصمه» نقل کرده مثل «طیب»^۳ یدایِ الناسَ وهو مریض» است (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۲۲) که ابوالفضل میدانی نیز آن را به پیروی از ثعالبی، ذیل مثل‌های مولدان آورده است (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۴۴۲). همین مثل در کتاب «خاص الخاص»، مصراع دوم از بیتی است که نام شاعر آن ذکر نشده است:

وغيرُ تَقِيٍّ یأمرُ الناسَ بالتُّقیِّ طیبٌ یدایِ الناسَ وهو مریضٌ^۴
(الثعالبی، ۱۹۹۴، ص ۳۵)

چنین می‌نماید که بیت مذکور، بیتی قدیمی است، زیرا طبق گفته ابن خلکان، ابو عثمان حیری از مشایخ نیشابور که به سال ۲۹۸ هـ ق درگذشته، بسیار آن را به هنگام وعظ

۱- آب که بسیار در آبگیر بماند رنگ و بوی و طعمش دگرگون می شود.

۲- از بسیار ماندن خوار گشتم و آنکو عزیزش می دارند چون زمانی دراز در جایی بماند خوار می شود.

می‌خوانده است (ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۷۰). این مثل در «داستان پادشاهی کسری نوشین روان» شاهنامه از اندرز گویه‌های بزرگمهر به انوشیروان است:

پزشکی که باشد به تن دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند
(فردوسی، ج ۲، ص ۱۴۹۱؛ دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۰۴؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶۷)

گفتنی است که مضمون بخش اول این مثل نیز در انجیل لوقا، باب چهارم، شماره بیست و سه به این شکل آمده است: «هر آینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طبیب خود را شفا بده» (کتاب مقدس، عهد جدید، ۲۰۰۲، ص ۱۱۷۲).

باری در کتاب «التمثیل»، مثل‌ها و حکمت‌های ایرانی فراوانی وجود دارند که پرداختن به تمامی آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است. اما در میان این مثل‌ها، هستند مثل‌هایی که به نحوی شگفت آور و تأمل برانگیز بعد از قرن‌ها همچنان پویا و زنده‌اند. در این جا نمونه‌وار چند مثل کهن و ریشه دار دیگر که امروزه فراوان در نوشته‌ها و گفته‌ها به فراخور موقعیت‌های گوناگون به کار می‌روند ذکر می‌شود:

مرغ و شتر مرغ

این مثل که در فارسی به عباراتی چون «شتر مرغ است نه می‌پرد نه بار می‌برد» و «مثل شتر مرغ وقت بار مرغ است و وقت پریدن شتر» (دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۱۹؛ بهمنیار، ۱۳۶۱، صص ۴۹۵، ۳۵۸) و «مثل شتر مرغ [است] که چون گویی بپر گوید اشترم و چون گویی بار برگوید مرغم» (دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۵۳) به کار می‌رود در زبان عربی نیز به شکل‌هایی چون «مثل النعامة لا طيرٌ ولا جملٌ» و «كالنعامة تكونُ جملاً إذا قيلَ لها: طيري وطائرًا إذا قيلَ لها: احملي» (الثعالبي، ۲۰۰۳، ص ۲۱۶) و «ما أنت إلا نعامَةٌ» (ابن منظور، ۱۹۹۹، ج ۱۴، ص ۲۱۰ ذیل نعم) به کار رفته است. صاحب «مجمع الأمثال» نیز همین مثل را به شکل «مثل النعامة لا طيرٌ ولا جملٌ» آورده، درست به همان شکلی که در کتاب «التمثیل» وجود دارد. طرفه این که میدانی، این مثل را نه ذیل «الموكدون» که ضمن باب‌های کتاب آورده (المیدانی، ج ۲، ص ۲۹۰) و این خود می‌تواند نشانی از کهنه بودن این مثل از نظرگاه میدانی در آن زمان باشد؛ چنان که گویی آن را مثلی کاملاً عربی تبار تلقی می‌کرده است. باری به رغم این که نه ثعالبی، نه ابن منظور و نه میدانی هیچ کدام به خاستگاه این مثل اشاره نکرده‌اند ولی جاحظ در کتاب الحيوان به مناسبت ذکر «النعامة» و «اشتر مرغ» این مثل را به شکل «إنما أنت نعامَةٌ إذا قيلَ لها احملي قالت: أنا طائرٌ وإذا

قیل لها طیری قالت: أنا بعیرٌ» آورده و به صراحت می‌گوید که این مثل از «اهل فارس» است (الجاحظ، ۱۹۶۵، ج ۴، صص ۳۲۳، ۳۲۱). زمخشری نیز همین مثل را چنان که جاحظ آورده در کتاب «ربیع الأبرار» تکرار می‌کند (الزمخشری، ۱۹۹۲، ج ۵، ص ۴۱۲)؛ البته زمخشری نیز به خاستگاه این مثل اشاره ای نمی‌کند. جالب توجه این که همین مثل در شعری هجو آمیز از شاعر هجویه سرای عصر اموی، یحیی بن نوفل متوفای ۱۲۵ هـ ق نیز آمده است:

وَأنت كساقطٍ بينَ الحشایا تصیرُ إلى الخبیثِ مِنَ المصیرِ
وَمِثْلُ نعامَةٍ تُدعی بَعیرا تُعاضِمُها إذا ما قیلَ طیری
فإن قیلَ احملي قالتُ فإني مِنَ الطیرِ المُربَّبةِ بالوُکورِ^۱

(الجاحظ، ۱۹۶۵، ج ۴: ۳۲۲؛ همان، ۱۹۹۸، ج ۲، صص، ۲۶۶، ۲۶۷؛ ابن قتیبه، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۸۶؛ ابن منظور، ج ۱۴، ص ۲۱۰ ذیل نعم؛ الزمخشری، ۱۹۹۲، ج ۵، ص ۴۱۲)

چاه کن در بُن چاه

عبارت بسیار معروف «مَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ سَقَطَ [وَقَعَ] فِيهَا»، «چاه کن همیشه در چاه است» (دهخدا، ج ۲، صص ۶۸۲، ۶۰۷، ۶۰۶؛ همان، ج ۴، ص ۱۷۴۱؛ بهمینار، ص ۱۷۵) گاه به عنوان حدیث - که حدیث بودنش در هیچ منبعی و مأخذی، قطعی الصدور نیست - و گاه به عنوان مثل تلقی شده است. ثعالبی این سخن را در کتاب التمثیل به شکل «مَنْ حَفَرَ بئراً لِغیره سَقَطَ فِيهَا» آورده و آن را مثلی ایرانی می‌شمارد (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۲۲). در کتاب خاص الخاص، نیز آن را ذیل «العرب و العجم» به شکل «مَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا» می‌آورد (الثعالبی، ۱۹۹۴، ص ۲۵). ولی همو در کتاب الإعجاز و الإيجاز درست همین عبارت را از سخنان امام علی (ع) خطاب به امام حسین (ع) می‌داند (الثعالبی، ۱۸۹۷، ص ۳۳). صاحب زهرالآداب نیز همین جمله را از مثل‌های «عامه» می‌شمارد (الحصری، ۲۰۰۱، ج ۴، ص ۲۲۴). همین عبارت در تحف العقول ابن شعبه حَرَّانِي بی ذکر هیچ سندی منتسب به امام علی (ع) است (ابن شعبه، ۱۹۷۴، ص ۶۴). ابن حمدون نیز همین عبارت را به امام علی (ع) نسبت می‌دهد (ابن حمدون، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ نویری نیز طابق النعل بالنعل آن چه را ابن حمدون از سخنان منتسب به امام علی (ع) آورده تکرار می‌کند

۱- تو بسان بستر نشینی هستی که سرنوشتت به فرجامی بس ناخوش می‌انجامد/ و به شتر مرغی می‌مانی که اشترش می‌خوانند و چون گویندش ببر نخوت می‌کند/ و چون گویندش بار ببر گوید من پرنده‌لانه نشینم.

(النویری، ۲۰۰۴، ج ۸، ص ۱۴۱). ابن قتیبه متوفای سال ۲۷۶هـ ق در عیون الأخبار و ابو حیان توحیدی متوفای ۴۱۴هـ ق در البصائر و الذخائر نیز این مثل گونه را در خلال حکایتی آورده‌اند بی آنکه به کسی منسوبش کنند (ابن قتیبه، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۵۱؛ التوحیدی، ۱۹۸۸، ج ۵، ص ۱۰۷). صاحب «العقد الفرید» متوفای سال ۳۲۸هـ ق نیز این عبارت را در دو جای کتاب خود آورده است؛ یک جا در خلال حکایتی که همان حکایت ابن قتیبه و ابو حیان است اما در جای دیگر، آن را در خلال سخنانی منسوب به امام علی آورده است (ابن عبد ربّه، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۲۵۹؛ همان، ج ۷، ص ۱۸۱). ابراهیم بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی این مثل واره را به شکل «مَنْ حَفَرَ حَفْرَةً هَوَىٰ فِيهَا» آورده بی آنکه آن را به کسی نسبت دهد (البیهقی، ۱۹۰۶، ج ۲، ص ۱۷۷). صاحب کتاب الأغانی نیز این عبارت را با اندکی تفاوت در خلال سخنانی از ابن هرمة، شاعر عصر اموی و عباسی آورده است (الإصفهانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۲۶۷). در کتاب الأمثال، مثلی با عبارت «مَنْ حَفَرَ مُغْوَاةً وَقَعَ فِيهَا» وجود دارد (ابن سلام، ۱۹۹۸، ص ۲۷۰) که ابو هلال عسکری و میدانی و زمخشری نیز همان را آورده‌اند بی آنکه هیچ کدام از آنان به خاستگاه این مثل اشارتی کنند (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۲۳۰؛ الميدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ص ۲۹۷؛ الزمخشری، ۱۹۶۲، ج ۲، ص ۳۵۴). البته پوشیده نماند که ابوالفضل میدانی در جلد نخست مجمع الأمثال، مثل مذکور را ذیل یک مثل دیگر به شکل «مَنْ حَفَرَ مَهْوَاةً وَقَعَ فِيهَا» و به عنوان مانندی برای آن با تعبیر «وهذا مثل قولهم» آورده که ظاهراً مقصود وی از ضمیر «هم» اهل بغداد است زیرا بعد از این مثل، مثل «دع الشرّ یعبّر» را با همین تعبیر «قولهم» می‌آورد (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۱۳۶) که ثعالبی در کتاب التمثیل همین مثل «دع الشرّ یعبّر» را ذیل مثل - های اهل بغداد می‌آورد (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۴۰). در میان مثل‌های اهل بغداد که ثعالبی ذکر می‌کند مثل‌هایی به چشم می‌خورد که رنگ و بوی ایرانی دارند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به مثل «إِذَا مَا أَقْبَلَ الْبَخْتُ فَضَعَّ تَخْتًا عَلَيَّ تَخْت» (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۴۰) اشاره کرد که تا آن جا که نگارنده جستجو نموده تنها در همین کتاب التمثیل وجود دارد. باری سرانجام این که صاحب کتاب «اللؤلؤ المرصوع»، مثل «من حَفَرَ...» را به شکل «مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ حُفْرَةً وَقَعَ فِيهَا» آورده و درباره آن می‌گوید: «لیس بحدیث و معنای صحیح» (القفاؤجی، ۱۹۱۶، ص ۷۹). طرفه این که مصراعی با همین مضمون در دیوان حسان بن ثابت به چشم

می‌خورد که ذکر آن در این جا بی مناسبت نیست: «فلربَّ حافرِ حفرةٍ هو يُصرَعُ» (حسان بن ثابت، ۲۰۰۸، ص ۱۹۶).

باری ثعالبی در کتاب یتیمه، بعد از ذکر ابیاتی مثل گونه و ترجمه شده از فارسی به عربی می‌گوید: «این مثل‌های فارسی، قصیده‌ای را به یاد من آورد که نام شاعرش را از یاد برده‌ام» در این قصیده یازده بیتی که تنها در یتیمه وجود دارد بیتی به چشم می‌خورد که مصراع دومش همین مثل مورد بحث است: و واقع فی بعض ما یحفر^۱ (الثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۲). طرفه این که همین مضمون در بیتی از فردوسی در داستان بیژن و منیژه نیز به چشم می‌خورد:

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه سزد گر نهد در بُن چاه گاه
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۰۸)

رفتار کبک و تقلید کلاغ

مثل «کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خود را هم فراموش کرد» (دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۳؛ بهمنیار، ۱۳۶۱، ص ۴۴۵) از مثل‌های کهن ایرانی است که در کتاب التمثیل زیر عنوان «الغراب» به عنوان مثلی از «عامه» ذکر شده است.

وكم من غراب رام مشیه قَبَجَةٍ فأنسی ممشاء ولم یمش کالحجل^۲
(الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۲۲۰)

ثعالبی همین بیت را در ثمار القلوب با تفاوت «وكم عقق قد» به جای «وكم من غراب» زیر عنوان «مشیه القبیج» آورده و آن را به کسی نسبت نداده (الثعالبی، ۱۹۸۵، ص ۴۸۹). ولی در یتیمه، همین بیت را از مثل‌های ایرانی می‌داند که شاعری با نام ابوعبدالله الضریب الأبیوردی آن را به شعر عربی در آورده است (الثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۳). این مثل کبک وکلاغ در کتاب کليلة و دمنه، باب الناسک والضيف - باب زاهد و مهمان او - نیز آمده است (ابن المقفع، ۲۰۰۸، ص ۲۳۳؛ همان، ۱۳۸۸، ص ۳۴۴). نظامی گنجوی نیز در اسکندرنامه این مثل را چنین به نظم آورده است:

کلاغی تک کبک در گوش کرد تک خویشان را فراموش کرد
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۷، ص ۸۲۹؛ دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۳)

۱- بسا (چاه کنی) که خود در آن چه کنده افتد.

۲- بسا زاغ که خواست بسان کبک راه رود، نه تنها چنو راه نرفت که راه رفتن خود نیز فراموش کرد.

شب آستن بود تا خود چه زاید^۱

این مَثَلِ کهنِ رایج (دهخدا، ج ۱، ص ۲۷۰؛ همان، ج ۲، ص ۹۴۹) در کتاب التمثیل به شکل «اللیالی حُبلی لیس یدری ما تَلد» ذیل «اللیل والنهار والأیام» آمده ولی هیچ اشاره‌ای به خاستگاه آن نشده است (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۱۵۳). در یتیمه همین مثل به شکل «اللیل حُبلی لیس یدری ما یلد» در خلال مثنوی سیزده بیتی از شاعری به نام ابوالفضل سگری مروزی آمده است که به تصریح ثعالبی، سخت شیفته ترجمه امثال فارسی به عربی بوده و به گفته همو، تمامی آن سیزده بیت، ترجمه مثل‌های فارسی است (الثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۰). این مثل در مقامه مَضیریه بدیع‌الزمان همدانی نیز به شکل «الدهر حبلی لیس یدری ما یلد» به کار رفته است (الهمدانی، ۲۰۰۵، ص ۱۳۰). این مثل، دو بار در منظومه ویس و رامین که بازمانده از روزگار اشکانیان است و فخرالدین اسعد گرگانی آن را در قرن پنجم قمری به فارسی ترجمه کرده چنین آمده است:

به گیتی نیز شب آستن آید نداند کس که فردا زو چه زاید
 شنیدستم که شب آستن آید نداند کس که فردا زو چه زاید
 (گرگانی، ۱۳۸۹، صص ۲۳۴، ۳۲)

به حدِ گلیمت بکن پا دراز

این مَثَلِ مشهور (دهخدا، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بهمنیار، ۱۳۶۱، صص ۸۰، ۱۱۵) را ثعالبی در کتاب التمثیل، ذیل «أنموذج من أمثال العامة المولدين» به شکل «لا تمدَّ رجلیک إلاَّ علی قدرِ الکساء» آورده (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۴۰) بی آنکه اشاره‌ای به خاستگاه آن کند. در مجمع الأمثال این مثل به شکل «مُدَّ رجلك علی قدرِ الکساء» از سخنان «عامه» است (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۴۳۵). ابو هلال عسکری، این مثل را به صورت «مُدَّ رجلك حیث تنالُ ثوبک» آورده و به صراحت آن را ایرانی می‌داند (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۹۹).

به مرگش بگیر که به تب راضی شود

این مثل که به اشکال مختلف (دهخدا، ج ۱، صص ۴۶۴، ۱۵۰؛ بهمنیار، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵) به کار می‌رود همانند مَثَلِ پیشین، ذیل همان عنوان «أنموذج من أمثال العامة المولدين» به صورت «خذَه بالموتِ حتَّى یرضی بالحُمی» آمده است (الثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۳۹). میدانی نیز

همین مثل را بی هیچ کاست و افزودی ذیل «المولدون» آورده است (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۲۶۲). چنان که بیشتر اشاره شد پیشینه مثل‌هایی که با چنین عنوانی در کتاب التمثیل آمده ظاهراً پیشینه ایرانی دارند. این مثل در خلال همان قصیده یازده بیتی یتیمه که در مثل «چاه کن در بن چاه» به آن اشاره شد چنین آمده است:

خُذْهُ بِمَوْتِ تَغْتَنَّمْ عِنْدَهُ الْحَيُّ لَا تَشْكُوْ وَلَا تَجْأُرُ

(الثعالبي، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۲)

شکل درست بیت مذکور که نامنقح و مغلوط است در کشکول شیخ بهایی - که وی هشت بیت از آن سیزده بیت را آورده و به علم اجمالی آن را از ثعالبی نقل کرده چون در منبعی دیگر همزمان با ثعالبی یا قبل از او وجود ندارد - این گونه آمده است:

خُذْهُ بِمَوْتِ تَغْتَنَّمْ عِنْدَهُ الـ حُمَى فَلَإِ يَشْكُوْ وَلَا يَجْأُرُ^۱

(العالمی، ۱۸۷۲، ص ۱۷۰)

سالی که نکوست از بهارش پیداست^۲

این مثل در کتاب‌های «التمثیل»، «خاص الخاص» و «اللطف و اللطائف» به شکل «اذا كانت السنة مخصبةً تبين خصبها في النور» آمده است (الثعالبي، ۲۰۰۳، ص ۱۲۹؛ همو، ۱۹۹۴، ص ۸۱؛ همو، ۲۰۰۲، ص ۶۳)؛ با این تفاوت اندک که در خاص الخاص به جای فعل «تبين» فعل «ظهر» آمده است. ثعالبی در خاص الخاص، ذیل «فصل التجارة و الدهاقين» حکایتی نقل می‌کند که بزرگان نیشابور به دعوت حج گزارى از حج برگشته گرد هم می‌آیند و از هر دری سخن می‌گویند؛ بازرگانی در محاسن پیشه خود داد سخن می‌دهد و مثل‌هایی از بازرگانان به اهل مجلس وا می‌گوید؛ در این میان، ابو زکریا نامی در پاسخ به مرد بازرگان، مثل‌هایی از دهقانان می‌آورد که یکی از آن‌ها همین مثل مورد بحث است (الثعالبي، ۱۹۹۴، ص ۸۱). بافت این مثل و مثل‌هایی که ثعالبی نقل کرده به اجمال نشان می‌دهد این مثل، مثلی ایرانی است و بیشتر از ثعالبی نیز رواج داشته است. در کنار همین مثل مزبور در همین کتاب خاص الخاص، مثل معروف «عرسوا و اكلنا

۱- به مرگش بگیر که به تب راضی شود آنگاه نه شکوه می‌کند و نه فریاد می‌زند.

۲- دهخدا، ج ۲، ص ۹۴۰؛ بهمنیار، ص ۳۲۳

وَنَعْرِسُ وَيَأْكُلُونَ» (همان، ص ۸۱)، «دیگران نشانندند ما خوردیم ما بنشانیم دیگران خورند» (وراوینی، ۱۳۸۷، ص ۷۲۴؛ دهخدا، ج ۲، ص ۸۴۹) به چشم می‌خورد که هر چند به اصل ایرانی آن نیز اشاره نشده است ولی در کتاب اللطف و اللطائف دو بیت از خود ثعالبی وجود دارد که به روشنی از تبارش خبر می‌دهد:

لقد قالَ دهقانٌ لكسرى بنِ هرمزٍ ونكّتَ في التّجويدِ فيه وأحسنا
لقد عرّسوا حتّى أكلنا وإننا لنعرّسُ حتّى يأكلَ الناسُ بعدنا
(الثعالبي، ۲۰۰۲، ص ۶۴)

باری همین مثل سالِ نکو در دو جا از منظومه ویس و رامین نیز آمده است:
چو خواهد بود بر شاخ اندکی بار به نوروزان بود برگلش دیدار
همیدون چون بود سالی دل افروز پدید آیدش خوشی هم ز نوروز
(گرگانی، صص ۵۳، ۱۲۶)

مثل‌های دیرپای دیگری در این کتاب التمثیل به چشم می‌خورند که در نگاه نخست از فرط رواج و آشنایی گمان نمی‌رود ریشه در اعماق تاریخ داشته باشند: «فلان يتزيبُ وهو حصرم» (الثعالبي، ۲۰۰۳، ص ۴۰)، «أغلق باب دارك ولا تُسرِق جارك» (همان، ص ۱۳۱)، «لا تلتقي الجبالُ وقد يلتقي الرجالُ» (همان، ص ۱۵۹)، «بلغ السكينُ العظم» (همان، ص ۱۸۵؛ الجاحظ، ۱۹۹۰، ص ۲۱۰؛ الميداني، ج ۱، ص ۹۶؛ الزمخشري، ۱۹۶۲، ج ۲، ص ۱۳)، «ما حكَّ ظهري مثل ظفري» (الثعالبي، ۲۰۰۳، ص ۱۹۴)، «فلان يرى في الآجرّة ما لا يرى غيره في المرأة» (همان، ص ۱۸۳)، «فلان يضربُ الطبلَ تحتَ الكساء» (همان، ص ۴۰)، «لو ألقمته عسلًا غَضَّ إصبعي» (همان، ص ۱۷۱؛ الميداني، ج ۲، ص ۲۵۷)، «ليس بصياح الغراب يجيء المطر» (الثعالبي، ۲۰۰۳، ص ۲۲۰؛ الميداني، ج ۲، ص ۲۵۷).

نتیجه

کتاب التمثیل و المحاضرة با توجه به اشتغال بر مثل‌های کهن ایرانی یکی از منابع قابل اعتمادی است که از رهگذر آن و به یاری دیگر منابع کهن می‌توان به پیشینه تاریخی بسیاری از آن مثل‌ها پی برد. در انتقال این میراث هم عامه مردم اثر گذار بوده‌اند و هم خواه ناخواه کسانی دیگر چون جاحظ، ابن مقفع، ثعالبی و عبدالحمید کاتب دبیر نام‌آور پایان عصر اموی که به گفته ابو هلال عسکری «نمونه‌های کتابت را که برای پسینان

وضع نمود از زبان فارسی استخراج کرد و آن‌ها را به زبان عربی برگردانید» (العسکری، ۱۹۵۲، ص ۶۹). این که فن کتابت، مزین به مثل‌ها و حکمت‌های ایرانی بوده از سخن ابراهیم بن مدبر از دبیران عصر عباسی به روشنی پیداست. او در الرسالة العذراء خود از جمله مواردی که آموختن آن‌ها را برای هر دبیری-کاتبی- لازم می‌شمارد «معانی العجم و أمثال الفرس و رسائلهم و عهدهم و توقيعاتهم و سيرهم» است (رسائل البلغاء، ۱۹۱۳، ص ۱۷۷). محمد بن عبدالملک الزیات از دبیران عصر اموی نیز به گواهی شعری که یاقوت حموی از او نقل کرده سخت مشتاق روایت مثل‌های ایرانی بوده است:

أو إرو عن فارسٍ لنا مَثَلًا فإن أمثالَ فارسٍ عِبْرٌ^۱

(یاقوت الحموی، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۳۴)

این بود اندک شماری از مثل‌هایی که ابن مدبر آموختن بسان آن‌ها را برای هر دبیر لازم می‌شمرده و ابن الزیات مشتاق آن‌ها بوده و ثعالبی فارسی‌گریز نیز خواه نا خواه آن‌ها را در آثار خود آورده است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، چالش میان فارسی و عربی، ج اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵
- ابن بسام الشترینی، الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار الثقافة، ۱۹۹۷
- ابن تغری بردی الأتابکی، النجوم الزاهرة في ملوک مصر والقاهرة، تحقیق محمد حسین شمس‌الدین، ط الأولى، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۹۹۲
- ابن حمدون، التذكرة الحمدونية، تحقیق إحسان عباس و بکر عباس، ط الأولى، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۶
- ابن خلکان، أحمد بن محمد، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۷
- ابن سلام، أبو عبيد القاسم، الأمثال، تحقیق عبدالمجید قطامش، ط الأولى بیروت- دمشق، دار المأمون للتراث، ۱۹۸۰
- ابن شعبه الحرّانی، الحسن بن علی، تحف العقول، قدّم له محمد حسین الأعلمي، ط الخامسة، بیروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۹۷۴
- ابن ظافر الأزدي، بدائع البدائه، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ط الأولى، بیروت، دارالکتب العلمية، ۲۰۰۷
- ابن عبد ربّه الأندلسی، أحمد بن محمد، العقد الفريد، تحقیق مفید محمد قمیحه، ط الأولى، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۹۸۳

۱- از مثل‌های فارس‌ها برای ما بگو زیرا در مثل‌های فارس‌ها عبرت هاست.

- ابن قتیبة الدینوری، **عیون الأخبار**، ط الثانية، القاهرة، دار الکتب المصرية، ۱۹۹۶
- ابن المقفع، **عبدالله، کلیلة و دمنه**، شرح الشيخ خليل اليازجي، بعناية يوسف محمد البقاعي، ط الأولى، بیروت، دار الفكر، ۲۰۰۸
- _____ **کلیله و دمنه**، ترجمه ابو المعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، چ سی و سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸
- ابن منظور، **لسان العرب**، تصحیح أمين محمدعبد الوهاب، محمد صادق العبيدي، ط الثالثة، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۹۹۹
- الإصفهاني، أبو الفرج، **الأغاني**، تحقيق إحسان عباس و بكر عباس، ط الثالثة، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۸
- الباخرزي، علي بن الحسن، **دمية القصر وعصرة أهل العصر**، تحقيق محمد التونجي، ط الأولى، بیروت، دار الجيل، ۱۹۹۳
- بهمنيار، احمد، **داستان نامه بهمنياری**، به كوشش فريدون بهمنيار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱
- البیهقي، إبراهيم بن محمد، **المحاسن و المساوي**، تحقيق محمد بدر الدين النعساني الحلبي، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۰۶
- بيهقي، ابو الفضل، **تاريخ بيهقي**، تصحیح علی اکبر فياض، چ اول، تهران، هرمس، ۱۳۸۷
- التوحيدى، أبوحيان، **البصائر والذخائر**، تحقيق وداد القاضي، ط الأولى، بیروت، دار صادر، ۱۹۸۸
- التعالی، أبو منصور، **الإعجاز والإيجاز**، تحقيق إسكندر أصف، ط الأولى، مصر، المطبعة العمومية، ۱۸۹۷
- _____ **التمثيل والمحاضرة**، تحقيق قصي الحسين، الطبعة الأولى، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۳
- _____ **ثمار القلوب في المضاف والمنسوب**، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۸۵
- _____ **خاصّ الخاص**، تحقيق حسن الأمين، بیروت، دار مكتبة الحياة، ۱۹۹۴
- _____ **فقه اللغة وأسرار العربية**، تحقيق ياسين الأيوبي، ط الثانية، بیروت، المكتبة العصرية، ۲۰۰۰
- _____ **اللطف واللطائف**، تحقيق محمود عبدالله الجادر، ط الثانية، بغداد، دار الشؤون الثقافية العامة، ۲۰۰۲
- _____ **المنتحل**، تحقيق أحمد أبو علي، الإسكندرية، المطبعة التجارية، ۱۹۰۱
- _____ **يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر**، تحقيق مفيد محمد قميحة، ط الأولى، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۹۸۳
- الجاحظ، عمرو بن بحر، **البخلاء**، تحقيق طه الحاجر، ط السابعة، القاهرة، دار المعارف، ۱۹۹۰
- _____ **البيان والتبيين**، بتحقيق وشرح عبد السلام محمد هارون، ط السابعة، القاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۹۹۸

- _____ الحيوآن، تحقيق عبد السلام محمد هارون، ط الثانية، القاهرة، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ١٩٦٥
- حسان بن ثابت، **الديوان**، بشرح عبدالرحمن البرقوقي، بيروت، دار الكتاب العربي، ٢٠٠٨
- الحصري القيرواني، إبراهيم بن علي، **زهر الآداب وثمر الألباب**، تحقيق صلاح الدين الهواري، ط الأولى بيروت، المكتبة العصرية، ٢٠٠١
- دبا، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران، ١٣٨٨
- دهخدا، علي اكبر، **امثال و حكم**، چ چهاردهم، تهران، اميركبير، ١٣٨٦
- رسائل البلغاء، عنى بجمعها محمد كرد علي، مصر، دار الكتب العربية الكبرى، ١٩١٣
- الزمخشري، جارالله، **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**، تحقيق عبد الأمير مهنا، بيروت، ط الأولى، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٩٩٢
- _____ **المستقصى في أمثال العرب**، ط الأولى، حيدر آباد دكن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٩٦٢
- زيدان، جرجي، **تاريخ آداب اللغة العربية**، بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٩٢
- السيوطي، جلال الدين، **المزهر في علوم اللغة وأنواعها**، تحقيق أحمد جاد المولي، محمد ابوالفضل ابراهيم، علي محمد البجاوي، ط الثالثة، القاهرة، دار التراث، بدون تاريخ
- الصفدي، صلاح الدين، **الوافي بالوفيات**، تحقيق أحمد الأرنؤوط، تركي مصطفى، ط الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ٢٠٠٠
- العالمي، بهاء الدين، **الكشكول**، طبع بولاق، ١٨٧٢
- العسكري، أبوهلال، **جمهرة الأمثال**، تحقيق أحمد عبدالسلام، ط الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٨٨
- _____ **الصناعتين**، تحقيق علي محمد البجاوي، محمد ابو الفضل ابراهيم، ط الأولى، دار إحياء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي و شركاءه، القاهرة، ١٩٥٢
- عوفى، محمد، **لباب الألباب**، تصحيح ادوارد براون، سعيد نفيسى، چ اول، تهران، هرمس، ١٣٨٩
- فردوسى، ابوالقاسم، **شاهنامه**، تهران، چ اول، هرمس، ١٣٨٢
- القاؤفجي، محمد بن خليل، **اللؤلؤ المرصوع**، تصحيح محمد كمال الدين، مصر، المطبعة البارونية، ١٩١٦
- كتاب مقدس (ترجمه قديم)، انتشارات ايلام، چ سوم، ٢٠٠٢
- اسعد گرگانی، فخرالدين، **ويس و رامين**، چ چهارم، تصحيح محمد روشن، تهران، صداى معاصر، ١٣٨٩
- معين، محمد، **فرهنگ فارسى**، چ هشتم، تهران، اميركبير، ١٣٧١
- الميداني، أبو الفضل، **مجمع الأمثال**، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة، مطبعة السنة المحمدية، ١٩٥٥

- نظامی گنجوی، **خمسه**، ج دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۷
- النویری، شهاب‌الدین، **نهاية الأرب في فنون الأدب**، تحقیق حسن نورالدین، علی بوملحم، ط الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۴
- وراوینی، سعد‌الدین، **مرزبان نامه**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ سیزدهم، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷
- الهمذانی، بدیع‌الزمان، **المقامات**، شرح الشیخ محمد عبده، ط الثانية، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۵
- یاقوت الحموی، **معجم الأدباء**، تحقیق إحسان عباس، ط الأولى، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۳